

<https://pecritique.com/>

نقد اقتصاد سیاسی  
دی ماه ۱۴۰۲

# گوش بر لینی

والتر بنیامین

ترجمه‌ی امین بزرگیان



**مقدمه‌ی مترجم:** این متن، ترجمه‌ای است از فصل اول کتاب رادیو بنیامین که مجموعه گفتارهایی است که والتر بنیامین غالباً برای کودکان در فاصله‌ی بین سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۳ در رادیوی محلی برلین (رسانه‌ای که وی را مسحور خودش کرده بود) نوشته و اجرا کرده است. بخش بزرگی از این گفتارها درباره‌ی برلین، شهر دوران کودکی، اوست. او با تبارکاوی عناصر شهری و ساکنانش (کاری که همزمان درباره‌ی پاریس و در پروژه‌ی پاساژها انجام می‌داد) و با میانجی‌خاطرات دوران کودکی‌اش سعی داشت عینیتی به مفهوم حافظه‌ی جمعی بدهد. مثلاً در همین بخش، بنیامین گویش برلینی را به‌عنوان گویش زمخت طبقه‌ی کارگر مورد توجه قرار داد و برخلاف فرهنگ عمومی حاکم بر بورژوازی زمان خودش آن را ستایش کرد. از سوی دیگر بنیامین با خطاب قرار دادن کودکان در برنامه‌های رادیویی‌اش بر سازوکار تعلیمی دوران خودش انتقادی بنیادین را مطرح کرد؛ تعلیماتی که به‌مرور فلسفه را از برنامه‌های درسی حذف کرده بودند. بنیامین در این برنامه‌ها شیوه‌ی روایی قصه‌گویی را بر می‌گزیند تا بار دیگر بر اهمیت رو به زوال قصه‌گویی در تربیت عمومی تأکید کند.

\*\*\*

امروز ما یلم درباره‌ی دهان‌دریدگی برلینی سخن بگویم. وقتی درباره‌ی آنها حرف می‌زنیم نخستین چیزی که به ذهن می‌آید، همین دهان‌گشادی‌شان است.<sup>۱</sup> منظور از

<sup>۱</sup> Berliner Schnauz. که می‌توان آن را به «دهان برلینی» ترجمه کرد، هم به شیوه‌ای از حرف زدن و هم روش و رفتار اشاره دارد. هم بر جنبه‌ی فیزیولوژیکی (دهان، دماغ، بینی، پوزه، خرخره، لب و لوجه) و هم جنبه‌ی فرهنگی-زبانی (تکبر، زبان‌درازی، گستاخی، بذله‌گویی و باوه‌سرایبی) دلالت دارد. این ویژگی خاص برلینی‌ها و منحصرأ طبقه‌ی کارگر برلین را مشخص می‌کند. برای اطلاع بیشتر از نظرات بنیامین درباره‌ی گویش برلینی مراجعه کنید به:

in [me s'it ,here laughing s'anyone If] "ick lache det ,wird jelacht hier Wat"  
GS, ۴۱, ۵۳۷-۴۲ (first published in the Zeitung Frankfurter, May ۵, ۱۹۲۹).

«گویش برلینی» از نظر تکیه بر گویش برلینی هم به‌مثابه زبان گفتاری و روزمره و هم در ریتم و آواشناسی دستور زبان خود بنیامین، (که در اینجا حتی در فرم تاییبی خود نشانه‌هایی را برای آنچه برخی از زبان‌شناسان کلمات «پُرکننده‌ی مکث» یا در آلمانی حروف نمودین می‌نامند، مانند «پس» و «بسیار

«برلینی»، چنان که در آلمان می‌گویند، کسی است که هر کاری را از راه متفاوت و بهتر از سایرین انجام می‌دهد - یا دست کم باعث می‌شود چنین بپنداریم. به همین دلیل است که مردم آلمان از برلینی‌ها خوش‌شان نمی‌آید یا چنین تظاهر می‌کنند. با این حال، دست آخر، خوب است که مردم پایتختی داشته باشند که بتوانند هرازگاهی درباره‌اش غرولند کنند اما آیا واقعاً این حرف‌ها درباره‌ی دهان‌دریدگی برلینی درست است؟ درست است و نیست. هر یک از شما بی‌شک بسیار داستان‌ها شنیده‌اید که برلینی‌ها دهان بزرگ‌شان را چنان گشاد باز می‌کنند که حتی دروازه‌ی براندنبورگ<sup>۱</sup> در آن جا می‌شود. سپس تر مواردی را برایتان تعریف خواهم کرد که شاید تاکنون نشنیده‌اید. اما با نگاهی اندک دقیق‌تر درمی‌یابید که بیشتر چیزهایی که درباره‌ی اِشناتز برلینی‌ها می‌دانستید در حقیقت درست نیست. موضوع بسیار ساده است: سایر مردمان و دیگر مناطق شیوه‌ی خاص سخن گفتن خود را به کار می‌برند. «گوش» به زبانی گفته می‌شود که در یک شهر یا منطقه‌ی خاص بدان تکلم می‌کنند. بی‌وقفه آن را ادامه می‌دهند، به آن افتخار می‌کنند؛ و شاعران‌شان را عزیز می‌دارند. از جمله **روتز** که با گوش مکلمبرگ آلمان سفلی،<sup>۲</sup> **هبل** به آلمانیک<sup>۳</sup> و **گوتلف** با گوش ژرمنی سوئیسی می‌نوشتند،<sup>۴</sup> و البته حق هم دارند که این‌گونه بسرایند.

---

خوب» و «حال» را در برمی‌گیرد) از نظر تمرکز و سبک، شاید «گفتاری‌ترین» صحبت‌های رادیویی بنیامین برای کودکان باشد.

## Brandenburg

<sup>۲</sup> گوش آلمانی سفلی (Low German) در مناطق کم‌ارتفاع شمال آلمان صحبت می‌شود و در برابر آن آلمانی علیی (German High) است که در مناطق کوهستانی مرکز و جنوب آلمان رواج دارد.

<sup>۳</sup> لهجه‌ی مخصوص قبایل آلمانی که در بخشی از سوئیس و ایالت آلزاس در فرانسه ساکن شدند.

<sup>۴</sup> فریتز روتز، Reuter Fritz (۱۸۷۴-۱۸۱۰) نویسنده‌ی اهل مکلمبورگ در شمال آلمان بود. او به دلیل سهمی که در ادبیات عامه‌ی آلمان دارد شناخته شده است. یوهان پیتر هبل (Johan Peter Hebel، ۱۸۲۶-۱۷۶۰) که آثارش به گوش آلمانی آلمانیک نوشته شده است. آلمانیک نام گروهی از گویش‌ها از شاخه‌ی آلمانی علیا از خانواده‌ی زبان‌های ژرمنی است. جرمیا گوتلف (Jermias Gotthelf، ۱۸۵۴-۱۷۹۷) رمان‌نویس سوئیسی بود.

اما برلینی‌ها، تا آن‌جا که به «برلینینگ» مربوط می‌شود، همیشه بسیار متواضع بوده‌اند. در واقع، چه‌بسا بابت زبان خود خجالت می‌کشیدند، دست‌کم در برابر افراد تراز بالا و غریبه‌ها. گفتن ندارد که میان خودشان با آن خوش می‌گذرانند. و البته که آنها برلینینگ را نیز مسخره می‌کنند، درست مانند هر چیز دیگری، و داستان‌های جالب فراوانی هست که این موقعیت را نشان می‌دهد. برای نمونه، مردی با همسرش پشت میز نشسته و می‌گوید: «اوه، امروز باز لوییا داریم؟ اما همین دیروز کوفت کردم». همسرش با نگاه از بالا او را اصلاح می‌کند که: «کوفت کردم غلطه باید بگی خوردم». مرد پاسخ می‌دهد که: «شاید تو خودت را اینطور بنامی ولی مطمئنم که در مورد کوفت صدق نمی‌کند».<sup>۱</sup> یا داستان مشهور مردی که همراه پسرش در حال راه رفتن است و پسرش به علامتی اشاره می‌کند و می‌پرسد: «بابا، این واژه چطور تلفظ میشه؟» اما پدر او را تصحیح می‌کند و می‌گوید: «پسرم "تلفظ" تلفظ تلفظ می‌شه».

برلینی‌ها باید تشویق می‌شدند تا در مقابل خارجی‌ها زبان خود را گردن بگیرند. همیشه اما بدین شکل نبوده است. صد سال پیش نویسنده‌هایی در برلین بودند و شخصیت‌های برلینی‌ای را خلق کردند که در سرتاسر آلمان شهره شدند. شناخته‌شده‌ترین‌شان مرد واکسی، زن بازاری، مهمان‌خانه‌دار، دوره‌گرد خیابانی و مهم‌تر از همه شخصیت معروف **نانت لوفر**<sup>۲</sup> است. به علاوه، اگر شما به مجلات طنز قدیمی دسترسی داشته باشید، احتمالاً به دو برلینی مشهور برمی‌خورید که یکی فربه و کوتاه‌قد است و دیگری نحیف و بلندقد. آن دو بحث‌های سیاسی می‌کردند، گاهی به نام‌های

<sup>۱</sup> ترجمه‌ی انگلیسی ما نمی‌تواند طنز شنیع موجود در گویش برلینی را برساند. علاوه بر فکاهی زنی که اشتباه دستوری شوهرش را تصحیح می‌کند در حالی که خود نیز مرتکب اشتباه دستوری دیگری می‌شود، شکل ماضی فعل **Essen** در آلمانی (خوردن) **ßa** (خوردم) است که در گویش آلمانی تلفظ آن شبیه **Aas** یا مردار است، اما معنای عامیانه "هرزه" یا "بچه‌باز" نیز دارد. به عبارت دیگر، از پاسخ زن دو معنی استنباط می‌شود "من خوردم" و "من یک هرزه هستم".

<sup>۲</sup> شخصیت نانت لوفر (اکنستر نانت، یا نانت، مردی در مخفی‌گاه) تجسمی از طبقه‌ی کارگر برلین است که در نمایشنامه‌ی آدولف گلسبرنر به تصویر کشیده شد و میان مردم محبوب افتاد. همچنین در این حیطة می‌توانید به تئودور هوسمن رجوع کنید.

کیلیمیر و استروبل و بر،<sup>۱</sup> پلومکه و بونهمل<sup>۲</sup> یا میک و شربل<sup>۳</sup> - یا سرانجام به نام‌های معروف مولر و شولز<sup>۴</sup> شناخته می‌شوند. آن‌ها برجسته‌ترین موضوعات مربوط به برلین را مطرح می‌کردند و روزنامه‌ها هر هفته چیز تازه‌ای درباره آن‌ها داشتند. اما آن‌گاه سال ۱۸۷۰ و تأسیس رایش آلمان فرا رسید. ناگهان برلینی‌ها اهداف جاه‌طلبانه‌ای یافتند و خواستند که پالوده شوند. آنچه مفقود ماند، حضور افراد بزرگ و بسیار معتبر بود که به آنها جسارت استفاده از گویش خود را برگردانند. و در کمال تعجب دو نفرشان نه نویسنده که نقاش بودند. بسیار داستان‌های جالبی درباره‌ی آنها داریم. نخستین نفر که مطمئناً بیشتر شما نمی‌شناسیدش، ماکس لیبرمن سال خورده و مشهور است که هنوز در قید حیات است، و همچنان بابت ایشاناتز افتضاحش واهمه داشت. اما چند سال پیش نقاش دیگری به نام باندی او را به باد انتقاد گرفت.<sup>۵</sup> آن دو در کافه‌ای رو به روی هم نشسته بودند و مشغول گپ و گفت دوستانه‌ای بودند که لیبرمن یک‌باره خطاب به باندی گفت: «می‌دونی باندی، تو می‌تونستی آدم خیلی خوبی باشی و این چیزها، فقط اگر دستانت این قدر منجر کننده نبود». باندی آن‌گاه نگاهی به پروفیسور لیبرمن انداخت و گفت: «درست می‌گی پروفیسور، اما می‌بینید که دست‌های من اینجا هستند و من راحت می‌توانم آنها را این‌طور در جیبم مخفی کنم. اما تو با صورتت چه می‌کنی؟»

<sup>۱</sup>Kielmeier and Strobelweber

<sup>۲</sup>Plümecke and Bohnhammel

<sup>۳</sup>Meck and Scherbel

<sup>۴</sup>Müller and Schulze

<sup>۵</sup> ماکس لیبرمن (۱۸۴۷-۱۹۳۵) نقاش، چاپ‌گر و کلکسیونر، سراسر عمر خود را در برلین زیست. وی از حامیان سبک امپرسیونیسم در آلمان و نخستین کسی بود که رهبری نهضت جدایی‌طلب در برلین را به عهده گرفت و در سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۳ با سمت ریاست آکادمی هنر پروس خدمت کرد. والتر باندی (۱۸۸۰-۱۹۴۰) نقاش یهودی، ویراستار، منتقد هنری و کلکسیونر بود. او در پراگ به دنیا آمد و در وین بزرگ شد. تحصیلات خود را در برلین به پایان رساند و در همین شهر روزگار گذراند و به نهضت جدایی‌طلبان برلین پیوست.

یکی از دیگر برلینی‌های بزرگ و مشهور که خیلی از شما به اسم می‌شناسیدش و اخیراً درگذشته **هنریش زیل**<sup>۱</sup> است. او وقتی داستان خوبی را می‌شنید یا می‌دید، به‌جای نوشتن و منتشر کردنش، تصویر باشکوهی از آن می‌کشید. این داستان‌های مصور درست اندکی پیش از مرگش گردآوری شده‌اند، بنابراین اکنون می‌توانید آنها را به‌عنوان هدیه بخواهید. احتمالاً شماری از داستان‌های او را بازشناسید به جز این یکی: پدری به همراه سه پسرش پشت میز نشسته است. در حالی که سوپ رشته‌فرنگی می‌خورند یکی از پسرها می‌گوید: «اسکار نگاه کن رشته‌ها چطور از پوزه‌ی بابا آویزونند!» آلبرت، پسر ارشد، می‌گوید: «گوستاو تو نمی‌تونی به چک و چیل بابا بگی پوزه». گوستاو می‌گوید: «نه، برای این پیرمرد مسخره که مهم نیست». حال پدر که صبرش دیگر لبریز شده خیز برمی‌دارد تا عصایش را بردارد. هر سه پسر (گوستاو، آلبرت و اسکار) سراسیمه زیر تخت پنهان می‌شوند. پدر می‌کوشد دستش را به آنها برساند اما نمی‌تواند. عاقبت رو به کوچک‌ترین پسرش می‌گوید: «اسکار! از اون زیر بیا بیرون، تو که چیزی نگفتی، با تو کاری ندارم». اسکار از زیر تخت پاسخ می‌دهد: «تا با توی فلک‌زده رودرو بشم؟»

اما نباید تصور کنید که برلینی تنها مجموعه‌ای طنز است بلکه برعکس زبانی کاربردی و شگفت‌انگیز است. حتی یک کتاب دستور زبان خاص نیز دارد به نام «برلینی راستین در کلمات و عبارات»<sup>۲</sup> که توسط **هانس مایر** مدیر مدرسه‌ی قدیمی **گری کلوپستر** به رشته‌ی تحریر درآمده است. مانند تمام زبان‌ها زبان برلینی هم می‌تواند به گونه‌ای کنایه‌آمیز، محترمانه و یا هوشمندانه ادا شود اما البته گوینده باید تشخیص دهد که کی و کجا به کدام لحن نیاز دارد. برلینی زبانی است که از کار بیرون می‌آید. این زبان نه به واسطه‌ی فضلا و نویسنده‌ها بلکه در رختکن‌ها، میزهای قمار، اتوبوس‌ها، گروفروشی‌ها، میادین ورزشی و کارخانه‌ها پرورش یافته است. برلینی زبان مردمی است

<sup>۱</sup> هنریش زیل (۱۹۲۹-۱۸۵۸)، تصویرگر آلمانی که به سبب نقاشی‌های فکاهی‌اش از زندگی طبقه‌ی کارگر برلین مشهور شد.

<sup>۲</sup> H. Berlin Redensarten und rternöW in Berliner Richtige Der, Meyer Hans  
.S, Hermann. ۱۹۰۴.

که وقت ندارند؛ که اغلب باید تنها با کوتاه‌ترین اشارات، نگاه یا کلمات بریده با یکدیگر ارتباط برقرار کند. زبان افرادی نیست که گه‌گاهی بر حسب روابط اجتماعی یکدیگر را می‌بینند، بلکه مختص کسانی است که مرتباً یکدیگر را می‌بینند، روزانه و در شرایط کاملاً مشخص و ثابت؛ شیوه‌های خاص سخن گفتن همیشه از میان چنین مردمی برمی‌خیزد؛ آدم‌هایی که حتماً نمونه‌های کاملی از آن‌ها را در کلاس درس دیده‌اید. بچه‌مدرسه‌ای‌ها زبان خاص خودشان را دارند درست همان‌طور که کارمندان، ورزش‌کاران، سربازان و دزدان اصطلاحات مخصوص به خود را به کار می‌برند. و تمام این شیوه‌های سخن گفتن چیزی به زبان برلینی می‌بخشد؛ چرا که تمام این افراد از هر طبقه و قشری، در کنار هم و با هم و با شتاب فوق‌العاده، زندگی خود را می‌گذرانند. برلینی امروز یکی از زیباترین و ارزشمندترین نمونه‌های آهنگِ عنان‌گسیخته‌ی زندگی است. البته همیشه بدین سیاق نبوده است. حال، من برای شما یک داستان برلینی تعریف می‌کنم از دورانی که برلین هنوز به شهری چهار میلیون نفری تبدیل نشده بود و تنها چند هزار نفر جمعیت داشت.

مرد جاروفروش جاروها و خاک‌اندازها را دنبال خود می‌کشد اما چندان مست است که فراموش کرده دقیقاً چه می‌فروشد: «مارماهی داریم! مارماهی! مارماهی‌ها تون رو این‌جا بخريد. هر کی پول نقد داره».

واکس زن اول: «گوش بده آقای اسکرابر، هر کی دو مارماهی تو رو بخوره گرفتار می‌شه». (او مست را رها می‌کند، دیوانه‌وار در خیابان‌ها می‌دود و بانگ برمی‌دارد:

«جل‌الخالق! این افتضاح‌ترین‌ه. دیگه نمی‌شه کنار پنجره سیگار کشید».)

چند نفر: «درباره‌ی چی حرف می‌زنی؟ واقعاً؟ دیگه نمی‌تونی کنار پنجره سیگار بکشی؟» حالا آنها رفته و خیلی دور شده‌اند.

واکسی اول (در حالی که می‌گریزد): «آره! باید با یه لوله سیگار بکشی، او!»

بریزیش دِ لوفر؟ (روبه‌روی موزه) می‌گوید: «من این ساختمان رو دوست دارم، من

رو به خنده می‌اندازه».

لانگ دِ لوفر: «چرا به خنده‌ات می‌اندازه؟»

بریزیش (کمی تلوتلوخوران) می‌گوید: «خب، به خاطر عقاب‌های بالای ساختمون.»

لانگ: «چی راجع به عقاب‌ها خنده‌داره؟»

بریزیش: «خب، اون‌ها عقاب‌های سلطنتی‌اند اما همین‌طور عاقل و باطل گوشه‌ای نشسته‌اند. فکر کن من یه عقاب سلطنتی بودم و فقط برای تزیین مجبور بودم یه گوشه عاقل و باطل بشینم. می‌دونی چی کار می‌کردم؟ اگر تشنه می‌شدم برای چند لحظه دکور بودن را رها می‌کردم و بطری آبم رو درمی‌آوردم، چند جرعه می‌نوشیدم و از اون بالا فریاد می‌زدم و به مردم می‌گفتم: راجع به موزه فکر بد نکنید! عقاب سلطنتی فقط رفته یه استراحتی بکنه.»<sup>۱</sup>

تمان زبان‌ها شتابان تغییر می‌کنند، اما زبان کلان‌شهرها با شتاب بسیار بیشتری نسبت به مناطق روستایی تغییر می‌کنند. حالا زبانی را که تازه شنیده‌اید با زبان مرد دست‌فروش در داستان امروز مقایسه کنید. مردی که این داستان را نوشته **دوبلین** نام دارد، همان دوبلینی که شنبه‌ی چند هفته پیش برای شما از برلین سخن گفت.<sup>۲</sup> البته،

<sup>۱</sup> برگرفته از کتاب *Humor und Anekdote. Der Urberliner in Witz* نوشته‌ی هانس استواد (برلین: پی. فرانگ، ۱۹۲۷)، صفحه‌ی ۳۹ و همچنین جلد سوم کتاب *Berliner Volksleben* نوشته‌ی آدولف گلسبرن (لاپزیگ: ویلهلم انگلمن، ۱۸۵۱) صفحات ۹-۲۴۸. دست‌نوشته‌ی بنیامین به جای ذکر کامل منبع نقل قول، تنها به ذکر «استواد، صفحه‌ی ۳۹» بسنده کرده است، بنابراین روشن نیست آیا بنیامین تنها از همین منبع استفاده کرده یا از سایر کتاب‌های استواد نیز بهره برده است. از آنجا که نسخه‌ی تایپ‌شده‌ی بنیامین منبع نقل قول را به طور کامل ذکر نکرده، ما از ویراستاران جی‌اس تبعیت می‌کنیم که متن را به طور کامل ارائه کرده‌اند.

<sup>۲</sup> آلفرد دوبلین یکی از سخن‌گویان برنامه‌ی ساعت رادیو برلین طی سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۱ بود و بیشتر اجراهایش برای رادیو مربوط به سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۰ می‌شد. شاید مشهورترین همکاری وی با رادیو وایمار «ماجرای فراننتس بیبرکف» نمایشنامه‌ی رادیویی رمان خودش «برلین آکساندرپلاتز» بود که هرگز پخش نشد. بنا بر آن بود که در سی‌ام سپتامبر ۱۹۳۰ پخش شود، اما در لحظه‌ی آخر به دلیل ترس از اقدامات تلافی‌جویانه‌ی نازی‌ها اجرایشان لغو شد. تا آن زمان که پیتر یلاویک آن را پخش کرد، «در فضایی از رعب و وحشت زمانی که تنها چند هفته به شروع انتخابات ۱۴ سپتامبر ۱۹۳۰ باقی مانده بود و نازی‌ها به عنوان دومین حزب قدرتمند در رایشستاگ شناخته شده بودند و کمیته‌ی نظارت سیاسی مرکز برلین اجرای کارهای نویسندگی چپ‌گرای یهودی را ممنوع کرده بود» (کتاب برلین آکساندرپلاتز: رادیو، فیلم و انحطاط فرهنگ وایمار، ۹۳). برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی همکاری‌های



آنچه نوشته را دقیقاً نشنیده بود. دوبلین بیشتر وقتش را در محله آلكساندرپلاتز<sup>۱</sup> فقط پرسه زد و به مردم کوچه و بازار که مشغول فروش اجناس خود بودند گوش داد و در نهایت بهترین تکه‌ها از آنچه شنیده بود را جفت‌وجور کرد.

چرا مرد شیک‌پوشی در وست‌اند<sup>۲</sup> کروات می‌زند و کارگر نمی‌زند؟ «آقایان جلوتر بیاید، خانم جوان!<sup>۳</sup> شما هم. بله درسته شما که بازویتان را آن آقا گرفته، خردسلان هم می‌توانند باشند، برای آنها رایگان است». چرا یک کارگر را با کروات نمی‌بینید؟ چون نمی‌تواند آن را گره بزند. او برای خودش یک کروات آماده می‌خرد و هنگامی که آن را دریافت کرد، خوب نیست، چون نمی‌تواند کروات را گره بزند. این شیادی است و آشفتگی‌ها را ناگوارتر می‌کند و آلمان را در فلاکت عمیق‌تری از آنچه هست غرق می‌کند. به من بگویید چرا هیچ‌کس این کروات‌های بزرگ را نمی‌بندد؟ چون هیچ‌کس نمی‌خواهد یک خاک‌انداز را دور گردنش گره بزند. نه مردان نه زنان و نه حتی نوزادها اگر حرفی برای گفتن داشتند.

دلیلی برای خنده وجود ندارد آقایان. نخندید. ما نمی‌دانیم در سر آن نوزاد شیرین چه می‌گذرد. خدای من، آن سر کوچک نازنین، چه سر کوچک نازنینی، با آن موهای کم و نازک. اما چیز نازیبا این است که خرجی عیال و اولادتان را هدر دهید که آدم را به دردمر می‌اندازد، شوخی نمی‌کنم. بروید و برای خودتان از تیتز<sup>۴</sup> یا ورتایم<sup>۵</sup> یا هر

اولیه‌ی دوبلین با رادیو واینمار رجوع کنید به همین منبع، صفحات ۸-۷۵؛ و برای مطالعه‌ی منابع مطالعاتی بنیامین درباره‌ی دسته‌فروشان کروات آماده در آلكساندرپلاتز برلین، و مقالات سیاسی و رسمی که در رادیو پخش شدند و متعلق به بنیامین و یا نمایشنامه‌های دوبلین بودند بنگرید به: همان، صفحات ۳۰-۲۹ و ۳-۱۰۲. همچنین، می‌توانید مناظره‌ی بنیامین پیرامون رمان دوبلین - به‌عنوان شکل بدیعی از روایت حماسی در رمان و همچنین «ثری ماندگار درباره‌ی گویش برلینی - "بحران رمان"» [۱۹۳۰، فصل دوم ۳-۰۴، ۲۹۹] جی‌اس، ۶-۲۳۱ را نیز مطالعه کنید.

<sup>۱</sup> Alexanderplatz

<sup>۲</sup> West End

<sup>۳</sup> Fräulein

<sup>۴</sup> Tietz

<sup>۵</sup> Wertheim

جای دیگر یک کروات بخرید، اگر نمی‌خواهید از یهودیان خرید کنید. من یک مرد آریایی هستم. فروشگاه‌های بزرگ احتیاجی به متقاعد کردن من برای خرید ندارند. آنها بدون من هم کار خود را به‌خوبی انجام می‌دهند. پس برای خودتان یک کروات مثل همین که من اینجا دارم بخرید و درباره اینکه هر روز صبح باید آن را ببندید فکر کنید. خانوم‌ها و آقایان! این روزها چه کسی وقت دارد صبح‌ها کروات ببندد و یک دقیقه خواب گران‌بها را رها کند؟ ما احتیاج داریم تا جایی که می‌توانیم بخوابیم چرا که همه ما خیلی کار می‌کنیم و کم به کف می‌آوریم. کروات آماده‌ای مثل این باعث می‌شود راحت‌تر بخوابید. و نان داروسازها را آجر می‌کند، چرا که هر کس یکی از این کروات‌ها بخرد دیگر نیازی به معجون یا مشروب خواب‌آور یا هیچ چیز دیگری ندارد. و در امن و امان همچو کودکی زیر سینه‌ی مادر می‌خوابد؛ چرا که می‌داند صبح‌ها هیچ عجله‌ای در کار نیست؛ آن چیزی که لازم دارد آنجا گره‌زده و آماده روی میز توالت منتظر است تا در یقه فرو رود. پول‌تان را صرف اجناس بنجل زیادی می‌کنید. حتماً سال پیش آن متقلبان را در کروکودیل بار<sup>۱</sup> دیده‌اید. سوسیسی گرم جلوی ویتترین بود و جوی پشت آن دراز کشیده بود؛ با ریش‌هایی که انگار گل‌کلم‌هایی اطراف صورتش رویده‌اند.<sup>۲</sup> تمام شما دیدید \_ کمی نزدیکتر بیایید، حالا، می‌خواهم صدایم را سالم نگه دارم. من صدایم را بیمه نکرده‌ام. من هنوز برای بیعانه پس‌انداز می‌کنم \_ همه‌ی شما دیدید که جولی چگونه در ویتترین دراز می‌کشید. اما آنها چگونه برای او شکلات می‌سراندند داخل؟ این چیز است که شما ندیدید. اینجا اجناس مرغوبی می‌خرید، نه سلولوئید، بلکه پلاستیک گالوانیزه در صورتی که اجناس زرق و برق‌دار بنجلی هستند که هر کدام را بیست فنینگ و سه تا را پنجاه فنینگ می‌خرید.<sup>۳</sup>

---

### <sup>۱</sup> Krokodil Bar

<sup>۲</sup> در مارس ۱۹۲۶ هنرمندی به نام جولی به مردم بلیت فروخت تا از نمایش روزهداری‌اش دیدن کنند، وی با گذراندن چهل و چهار روز بدون آب و غذا رکورد جهانی جدیدی را از خود به جای گذاشت.

<sup>۳</sup> آلفرد دوبلین، «برلین آکساندرپلاتز» (برلین: اس. فیشر ورلاگ، ۱۹۲۹) از صفحه‌ی ۷۲ به بعد. این متن بعد از دوبلین توسط برنامه‌ی ویرایشگر جی‌اس و بر اساس شماره صفحات ذکر شده در دست‌نوشته‌ی منابع بنیامین اندکی اصلاح شد.

این به شما نشان می‌دهد که دهان‌دریدگی برلینی چه اندازه می‌تواند مفید باشد و چگونه می‌توان با آن کسب درآمد کرد. آن چنان توجه‌ها را به کراوات‌هایش می‌کشاند که انگار یک فروشگاه بزرگ را اداره می‌کند.

بنابراین، زبان هر لحظه خودش را تازه می‌کند، هر رویدادی چه بزرگ و چه کوچک اثر خودش را بر زبان می‌گذارد. جنگ و تورم به اندازه‌ی ظهور کشتی‌های هوایی آلمان، بازدید امان‌الله خان<sup>۱</sup> یا آیرن گوستاو<sup>۲</sup> بر زبان برلینی اثر گذاشتند. حتی سبک‌های گفتاری در زبان برلینی وجود دارد. شاید برخی از شما اصطلاح معروف «برای من»<sup>۳</sup> را به خاطر داشته باشید. برای نمونه، اگر یک برلینی با کسی مکالمه کند که تمایلی به حرف زدن با او ندارد، می‌گوید: «برای من کلیسای یادبود قیصر ویلهلم است.» که منظور nave به معنی صحن یا شبستان<sup>۴</sup> است و همان‌طور که همه می‌دانند، این کلمه با املاي knave به معنای پست و رذل به کار می‌رود. یا کسی به پسر جوانی دستوری می‌دهد و به او می‌گوید: «می‌توانی از عهده‌اش برآیی؟» و پسر جواب می‌دهد: «این برای من، یک چرتکه است» (می‌توانی روی من حساب کنی).

تا اینجا شما متوجه شدید که در بسیاری از این داستان‌ها در مورد برلینی‌ها چیزهای بیشتری از دهان‌دریدگی وجود دارد. به‌عنوان نمونه، مردم می‌توانند بسیار گستاخ و در عین حال خجل و معذب هم باشند. با این حال، برلینی‌ها دست کم، بهترین‌شان گستاخی خود را با مجموعه‌ای از تیزهوشی، سرزندگی و شوخ‌طبعی ترکیب می‌کنند. طوری که خودشان می‌گویند: «یک برلینی هرگز احمق پنداشته نمی‌شود». برای نمونه، داستان جالب همشهری را در نظر آورید که عجله داشت و سوار کالسکه اسبی است که خیلی کند پیش می‌رود؛ «آه خدای من! گاریچی نمی‌تونی یک کم تندتر حرکت کنی؟» «معلومه که می‌تونم ولی نمی‌تونم اسب‌ها رو تنها بذارم.» اما یک طنز

<sup>۱</sup> امان‌الله خان در سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ پادشاه افغانستان بود که در سال ۱۹۲۸ از برلین دیدن کرد. آیرن گوستاو یک درشکه‌چی بود که در سال ۱۹۲۸ مسیر برلین تا پاریس را با کالسکه‌اش راند و به برلین بازگشت.

<sup>۲</sup> Iron Gustav

<sup>۳</sup> To me

برلینی واقعی هیچ‌گاه از دیگران خرج نمی‌کند و بیشتر خودِ لطیفه‌گو را نشانه می‌گیرد. و همین او را دل‌نشین و رها می‌سازد. او از گوییش دریغ نمی‌کند. داستان‌های جالبی هستند که این را ثابت می‌کنند. برای نمونه، مرد مستی در میخانه به سمت بار می‌رود و می‌گوید: «دیگه چیا داری؟» صاحب میخانه پاسخ داد: «نقرس و کمردرد هم دارم.»<sup>۱</sup> و حالا داستان‌هایی که در مورد کودکان به شما قول داده بودم؛ سه پسر بچه وارد داروخانه می‌شوند. اولی می‌گوید: «اندازه یک پنی شیرین بیان بدید.» مغازه‌دار نردبان بلندی می‌آورد، روی بالاترین پله‌اش می‌رود و کیسه‌اش را پر می‌کند و پایین می‌آید. وقتی که پسر پولش را به فروشنده می‌دهد، پسر دوم می‌گوید: «من هم اندازه یک پنی شیرین بیان می‌خوام.» فروشنده که اوقاتش تلخ شده پیش از آن‌که دوباره از نردبان بالا رود از پسر سوم می‌پرسد: "تو هم یک پنی شیرین بیان می‌خواهی؟" او می‌گوید: نه. بنابراین مغازه‌دار دوباره از نردبان بالا می‌رود و دوباره با کیسه‌ی پُر پایین می‌آید. او اکنون رو به پسر سوم می‌کند: «و تو چه می‌خواهی مرد کوچک؟» و او پاسخ می‌دهد: «من به اندازه نیم‌پنی شیرین بیان می‌خوام.» یا داستان مردی که یک پسر جوان را در خیابان دید: «اوه به همین زودی داری سیگار می‌کشی؟ به معلمت خواهیم گفت.» «هر کاری دلت می‌خواد بکن پیرِ خرفت، من هنوز آن‌قدر بزرگ نشدم که مدرسه برم.» یا داستان دانش‌آموز کلاس پنجمی در مدرسه که عادت ندارد معلمش را «آقا» خطاب کند. اسم معلمش آکرمن<sup>۲</sup> است و مدتی اشتباه پسر را نادیده می‌گیرد تا آن‌که سرانجام عصبانی می‌شود: «تا فردا صبح صد بار در دفترچه‌ات می‌نویسی: هرگز فراموش نمی‌کنم

<sup>۱</sup> در متن اصلی آلمانی نوعی جناس بین افعال Kriegen (به‌دست آوردن to get) و Kriechen (خزیدن، to crawl) وجود دارد. وقتی مرد مست می‌پرسد: "Kricht man hier Rum?" [اینجا مشروب رم دارید؟]، میخانه‌دار وانمود می‌کند که پرسش مرد را چنین شنیده "Kriecht man herum?" [آیا هیچ جنبنده‌ای این اطراف هست؟] و جواب می‌دهد "Hier setzt man sich" [بله همین‌جا که ما نشستیم. چیزی که ما اینجا می‌بینیم نوعی بازی با کلمات است که در گویش برلینی معنا می‌یابد.

(م: به نظر می‌رسد مترجمی که کتاب را به زبان انگلیسی برگردانده به منظور قابل‌فهم کردن جناس موجود در این جملات آن را با مثالی جایگزین کرده که در زبان انگلیسی ملموس‌تر بوده است)

<sup>۲</sup> Ackermann

که معلم را آقا صدا کنم». روز بعد پسر به مدرسه می‌آید و دفترش را به معلم می‌دهد که واقعا در آن صد بار نوشته بود: «هرگز فراموش نمی‌کنم معلم را آقا صدا کنم.» معلم جمله‌های او را شمرد، درست صد تا بودند. و پسر می‌گوید: «چی شده آکرمن، شوکه شدی؟»

اگر بخواهید، دفعه‌ی بعدی به داستان‌های برلینی بیشتری گوش خواهیم داد، اما واقعاً لازم نیست تا آن زمان صبر کنید. فقط کافی است وقتی در شهر برلین راه می‌روید چشم‌ها و گوش‌هایتان را باز کنید، آن وقت داستان‌های بیشتری از آنچه امروز در رادیو شنیدید جمع‌آوری خواهید کرد.